

داستان یوسف پیامبر علیه السلام

اسوه‌های عملی و پیرایه‌های خرافی

- دکتر جواد ایروانی^۱
- عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

چکیده

از اهداف بازگو کردن داستان در قرآن، ارائه الگوهای عملی در عرصه‌های گوناگون است. سوره یوسف با تنوع محتوایی گسترده خود، یعقوب و یوسف علیه السلام را به عنوان اسوه‌هایی شایسته معرفی کرده است. با این حال، وجود پاره‌ای روایات ضعیف و مجعول و یا برداشتهای نادرست از برخی آیات، گاه موجب کاهش اثرگذاری مثبت داستانهای قرآن شده و حتی انتقاداتی نسبت به انبیای الهی را در پی داشته است.

این نوشتار، ضمن ارائه نمایی کلی از اسوه‌های عملی در سوره یوسف، به نقد روایات و برداشتهای یادشده پرداخته و ساحت پیامبران را از پیرایه‌های بی‌پایه، میرا دانسته است.

واژگان کلیدی: قصص قرآن، حدیث، نقد اسرائیلیات، اخلاق و تربیت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تردیدی نیست که از اهداف مهم بازگو کردن داستان در قرآن، بیان الگوهای عملی در عرصه‌های گوناگون فردی و اجتماعی است تا راه صحیح را به آدمیان رهنمون شود. سوره یوسف نیز، با تنوع محتوایی گسترده خود، افزون بر بیان معارفی اعتقادی، در عرصه رفتار و تربیت، الگوهای شایسته و نمونه را به جامعه بشری معرفی می‌کند: یعقوب به عنوان پدری نمونه، یوسف به عنوان بنده مخلص خدا، و فرزند و برادری نمونه.

لیک سوگمندهانه بر اثر نقل پاره‌ای روایات بی اعتبار یا برداشتهایی نادرست از برخی آیات این سوره، و نشر و برجسته شدن آن در بین توده‌های مردم، گاه این الگوهای عملی و رفتاری، جایگاه و تأثیر شایسته خود را از دست داده و به سوژه‌هایی جهت انتقاد از پیامبران الهی و گاه سرزنش آنها تبدیل شده است، به گونه‌ای که گویی خداوند این داستان را بیان کرده تا انبیای او مورد نقد و نکوهش قرار گیرند!

اکنون به سبب پخش سریال یوسف پیامبر علیه السلام، زمینه مساعدی در سطح جامعه برای پرداختن به این گونه مباحث فراهم گردیده، ضرورت طرح این موضوع به صورت علمی را نمایان می‌سازد.^۱

آنچه در پی می‌آید، نگاهی به اسوه‌های عملی یادشده مبتنی بر آیات سوره یوسف و با رویکرد پاسخگویی به پیرایه‌های موجود است.^۲ پیش از بررسی مواردی چند، یاد کرد دو نکته -مقدمه گون- سزامند است:

۱. ما در نوشتار حاضر، در مقام تحلیل و بررسی سریال یادشده نیستیم و بحث ما، صرفاً قرآنی و تفسیری است. لیکن یادکرد این نکته را سزامند می‌دانیم که به نظر می‌رسد بسیاری از صحنه‌های این سریال، به صورت مطلوب و کارشناسی شده ساخته شده و کاری قابل قبول و دارای تأثیرات مثبت فراوانی در آمده و از پیرایه‌هایی بسیار در امان مانده است. با این حال، موارد اندکی پیدا می‌شود که در صورت کارشناسی دقیق‌تر علمی و مذهبی، از بروز پاره‌ای سؤالات و ابهامات پیش‌گیری می‌شد و حتی شبهات از پیش موجود را پاسخ می‌داد و اذهان را می‌پیراست.

۲. یادکردنی است هدف این نوشتار، بررسی همه پیرایه‌های خرافی پیرامون داستان یوسف نیست که این، نیازمند مجال گسترده‌تر است، بلکه تنها به بخشی از آنها پرداخته می‌شود که در جامعه ما، بیشتر مطرح است.

۱. نگاهی به هدف سوره

هدف سوره، بیان ولایت الهی بر بنده‌ای است که باور و رفتار خویش را برای خداوند، خالص گردانیده و خداوند نیز امور او را به بهترین شکل سامان داده، تدبیر می‌فرماید، آن‌سان که با سبب‌سازی، پیوسته او را از گرفتاریها و نابسامانیها نجات داده به رشد و کمال رهنمون می‌سازد (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱/۷۵-۷۶). توحید افعالی و عملی در جای‌جای داستان یوسف علیه السلام نمود ویژه‌ای دارد. داستان یوسف، با محتوای بلند و همه‌جانبه‌اش، از یوسف و نیز یعقوب، به عنوان اسوه‌های بشریت در عرصه‌های گوناگون، به ویژه پاکی، پارسایی و تقوا، یاد کرده است.

۲. پیامبرشناسی و دو خط تنزیه و تحقیر

تأمل در روایات تفسیری به وضوح، دو خط کاملاً متمایز را نشان می‌دهد: یکی خط تحقیر و توهین، که پیامبران الهی را انسانهایی در سطح متوسط مردم و گاه پایین‌تر معرفی می‌کند و حتی نسبتهایی ناروا، ظلم، گناه و جنایت نیز به آنان نسبت می‌دهد. منقولات این دست، تلاش می‌کنند اشتباهات مکرری را به پیامبران نسبت دهند، آن‌سان که در حوزه عقیده و نظر، افرادی سست و متزلزل و گرفتار شک و تردید، در حوزه رفتارهای اجتماعی به دور از ادب و نزاکت و در حوزه رفتارهای فردی نیز، نامطلوب و خطاکار جلوه دهند!

و دوم: خط تنزیه و تعظیم، که پیام‌آوران الهی را مصون از هرگونه خطا و اشتباه و الگوی کامل و شایسته‌ای برای بشریت در طول تاریخ معرفی می‌کنند. در این نگاه، پیامبران در حوزه عقیده، در بالاترین مراحل یقین و شهود، در عرصه رفتارهای اجتماعی، دلسوز، خیرخواه و متخلق، و در عرصه فردی، در اوج قله کمال و خودسازی قرار دارند.

نگاهی گذرا به خاستگاه این دو، به روشنی نشان می‌دهد که خط نخست، ریشه در اسرائیلیات و مجعولاتی دارد که دشمنان کینه‌توز صدر اسلام و به ویژه مزدوران بنی‌امیه به وجود آوردند تا از یک سو، در عقاید پاک مردم مسلمان تزلزل ایجاد

کنند و از دیگر سو، با پایین آوردن مقام انبیا و بالا بردن مقام خلفا با فضیلت تراشی- سنخیتی بین این دو گروه، دست و پا نمایند. از این رو، حجم گسترده این گونه منقولات، در روایات مکتب خلفا به چشم می خورد. درنگی کوتاه در پاره‌ای روایات موجود در معتبرترین کتاب حدیثی اهل سنت: صحیح بخاری، در موضوع پیامبران، گواه این مدعاست.^۱ جوامع روایی دیگر اهل سنت همچون تفسیر طبری و الدر المنثور وضعیتی به مراتب بدتر از این دارند، به گونه‌ای که حجم فراوانی از اسرائیلیات و مطالب خلاف عقل و شرع نسبت به پیامبران را در خود جای داده‌اند.^۲ در مقابل، خط دوم، ریشه در روایات ناب مکتب اهل بیت علیهم‌السلام دارد که در مقابل سیل بنیان کن اسرائیلیات و هجمه گسترده بر ضد انبیا، به معرفی چهره واقعی آنان پرداخته و تهمتهای یادشده را سخت مردود دانسته است.^۳

پیروان این مکتب نیز، آن را ادامه دادند به گونه‌ای که تلاشهای شیخ مفید،^۴ سید مرتضی^۵ در سده‌های نخست، علامه طباطبایی^۶ و آیه الله معرفت^۷ در سده اخیر، گواه

۱. برای نمونه، افسانه‌هایی دروغین مانند دروغ گفتن ابراهیم علیه‌السلام و محرومیت او و سایر انبیا از مقام شفاعت (ر.ک: بخاری، ۱۴۰۳: ۱۱۳/۴؛ ۲۲۶/۵؛ ۲۰۱/۸)؛ سیلی زدن موسی به صورت عزرائیل (همان: ۹۳/۲؛ ۱۳۰/۴)؛ مسابقه سنگ و موسی و عریان شدن او مقابل مردم (همان: ۱۲۹/۴)؛ آتش زدن لانه مورچه‌ها توسط یکی از پیامبران (همان: ۲۲/۴)؛ تردید پیامبر در نبوت خود (همان: ۳/۱؛ ۸۸/۶)؛ حضور او در مصلی بدون طهارت (همان: ۷۲/۱؛ ۷۳)؛ مجازات دیگران بدون ارتکاب جرم (همان: ۱۴۳/۵؛ ۱۷/۷)؛ آوازه خوانی در حضور حضرت (همان: ۳/۲؛ ۲۲۸/۳) و موارد دیگر که قلم از نوشتن آن شرم دارد، گوشه‌ای از این جریان است. برای توضیح موارد دیگر (ر.ک: نجفی، ۱۳۷۹: ۲۰۵-۲۷۱).

۲. برای توضیح بیشتر و نیز نقد عملکرد طبری و سیوطی در نقل اسرائیلیات، ر.ک: رشید رضا، ۱۴۱۴: ۲۹۸/۳ و ۲۹۹؛ ذهبی، بی تا: ۲۱۴/۱، ۲۱۵ و ۳۱۲؛ امین، ۱۹۶۹: ۲۰۵؛ ابوشهبه، ۱۴۰۸: ۱۲۳؛ معرفت، ۱۳۷۷: ۱۵۴/۲، ۱۵۵، ۱۶۷، ۲۰۲، ۲۱۹-۲۳۲ و ۳۱۳؛ قاسمی، ۱۳۸۰: ۲۱۸ و ۲۱۹.

۳. نمونه‌ای از آن، در جواب پرسشهای مأمون از حضرت رضا علیه‌السلام درباره عصمت انبیا نمود یافته است (ر.ک: طبرسی، ۱۳۸۶: ۲۱۵/۲-۲۲۴).

۴. برای نمونه می توان به رساله «عدم سهو النبی صلی الله علیه و آله و سلم» تألیف شیخ مفید اشاره کرد.

۵. نمونه بارز آن، کتاب وزین «تنزیه الانبیاء» سید است.

۶. تفسیر المیزان، از معدود تفاسیری است که سخت در برابر اسرائیلیات و مجعولات موضع گرفته و به نقد و رد آنها پرداخته است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۳۳/۱۱؛ ۲۹۱/۱۳؛ ۱۵۹/۱۷؛ ۱۸۹/۱۹).

۷. استاد معرفت تنها در جلد دوم «التفسیر و المفسرون» بیش از چهار دسته از اسرائیلیات را (در قالب ۳۲ شماره) به بررسی نهاده‌اند (ر.ک: ۱۳۷۷: ۱۴۱-۳۱۱؛ نیز ر.ک: ایروانی، ۲۰۷-۲۳۴).

این مدعاست، هرچند باید اذعان نمود که پاره‌ای از تفاسیر و کتب حدیثی شیعه نیز، از گزند جریان تحقیر و توهین، مصون نمانده است.

با توجه به نکته‌ای که یاد کردیم، نتیجه‌ای به دست می دهد که می توان آن را اصل اولیه در روایات تفسیری مربوط به پیامبران دانست، و آن این است که هرگاه روایتی، به گونه‌ای در مقام انتقاد از عملکرد و بیان خطا و اشتباه پیامبری باشد، پذیرفتنی نیست، چه، این گونه منقولات، به طور معمول، ریشه در منقولات جریان نخست داشته، مخالف انبوه آیاتی است که مقامات معنوی، اخلاقی و رفتاری پیامبران را برشمرده و آنان را الگوی مردم دانسته‌اند و نیز مخالف روایات تنزیه که پیش تر اشارت رفت.

۳. یوسف علیه‌السلام، اسوه اخلاص و تقوا

بر اساس توصیفات قرآن کریم، یوسف دارای ویژگیهای مثبت فراوانی است که او را اسوه بشر ساخته است: او در برابر خداوند، بنده‌ای مخلص (یوسف/ ۲۴) و پارساست (یوسف/ ۵۷) که تدبیر امور و سرپرستی خود را از خدای خویش می طلبد (یوسف/ ۳۳ و ۱۰۱) و در برابر مردم فردی نیکوکار (یوسف/ ۲۲، ۵۶ و ۹۰)، راستگو (یوسف/ ۴۶ و ۵۱)، درست کردار (یوسف/ ۳۶ و ۷۸)، پاکدامن (یوسف/ ۲۳ و ۵۲) و در کار و مسئولیت خویش، متعهد و متخصص است (یوسف/ ۵۵). از این رو، خداوند، به او علم لدنی و حکمت (یوسف/ ۲۲) و دانش تعبیر رؤیا آموخت (یوسف/ ۶ و ۲۱)، او را برگزید و نعمتش را بر او و خانواده اش کامل نمود (یوسف/ ۶). زشتی و بدی را از وی دور گردانید (یوسف/ ۲۴)، امکانات در اختیارش نهاد (یوسف/ ۲۱ و ۵۶) و امداد غیبی به یاری اش فرستاد (یوسف/ ۱۵ و ۲۶)، به او پاداش تقواییشگان (یوسف/ ۵۷) و نیکوکاران (یوسف/ ۵۶ و ۹۰) داد و پدر و مادر و برادرانش را در برابرش به خضوع و اداشت (یوسف/ ۱۰۰).

۴. آیا یوسف علیه‌السلام به عقوبتی الهی مبتلا گردید؟

برخی از مفسران، مدت هفت سال زندانی شدن یوسف علیه‌السلام را در زندان، عقوبتی

الهی بر لحظه‌ای غفلت از توجه به خدا و یاری خواهی از غیر او دانسته‌اند. خاستگاه این سخن، منقولاتی چند در تفسیر این آیه است: ﴿و قال للذی ظنّ أنّه ناج منهما اذکرنی عند ربّک فأنساه الشیطان ذکر ربّه فلبث فی السجن بضع سنین﴾ (یوسف / ۴۲).

گفته‌اند: به هنگام آزاد شدن ساقی پادشاه از زندان، یوسف علیه السلام از وی خواست تا از او نزد پادشاه یاد نماید و مقدمه آزادی او را فراهم آورد. بنابراین، ضمیر در ﴿فأنساه الشیطان﴾ به یوسف برمی‌گردد و مفاد آن، این گونه می‌شود که شیطان، یاد خدا را از ذهن یوسف برد و به همین جهت، هفت سال دیگر در زندان ماند تا عقوبت بی‌توجهی و غفلت خویش را بکشد.

چنانکه اشارت رفت، این برداشت، مبتنی بر پاره‌ای از نقلهاست که ابن جریر طبری، ثعلبی، بغوی و برخی دیگر، در تفسیر این آیه آورده‌اند، بنگرید:

- از «مالک بن دینار» نقل شده: «آن‌گاه که یوسف به ساقی گفت: مرا نزد صاحب‌ت یاد کن، به یوسف گفته شد: ای یوسف! یآوری جز من گرفتی! به طور قطع حبس تو را طولانی خواهم کرد. در این هنگام یوسف گریست و عرضه داشت: پروردگارا! فراوانی اشتغالات موجب فراموشی من گشت و در نتیجه کلمه‌ای بر زبان راندم» (طبری، ۱۴۸۵: ۲۹۱/۱۲).

- ابن عمیر کندی می‌گوید: «جبرئیل به زندان نزد یوسف آمد. وقتی یوسف او را دید، شناخت و گفت: ای برادر انذارکنندگان! تو را بین گناهکاران می‌بینم! جبرئیل گفت: ای پاک‌فرزند پاکان، پروردگار به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: آیا از من حیا نکردی که از انسانها طلب شفاعت کردی؟ به عزّت و جلال خویش سوگند چندین سال تو را در حبس نگه دارم...» (قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۹۴/۲ و ۱۹۵).

- کعب الاحبار نیز گفته است: جبرئیل به یوسف گفت: خداوند فرماید: چه کسی تو را آفرید؟ یوسف گفت: خداوند. گفت: چه کسی تو را محبوب پدر کرد؟ یوسف گفت: خداوند. گفت: چه کسی تو را از گرفتاری چاه نجات بخشید؟ گفت:

۱. و به آن یکی از آن دو نفر، که می‌دانست رهایی می‌یابد، گفت: «مرا نزد صاحب [سلطان مصر] یادآوری کن!» ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد و به دنبال آن، (یوسف) چند سال در زندان باقی ماند.

خداوند. گفت: چه کسی به تو تأویل رؤیا آموخت؟ گفت: خداوند. گفت: چه کسی بدی و گناه را از تو برگرداند؟ گفت: خداوند. گفت: پس چگونه به انسانی چون خود شفاعت بردی؟ (بغوی، بی‌تا: ۴۲۸/۲)

مدت حبس را نیز وهب بن منبه، هفت سال دانسته (سیوطی، ۱۳۶۵: ۲۱/۴) و کلبی نیز آن را جدای از ۵ سال حبس پیش از آن برشمرده است (همان). شبیه این سخنان را طبری از طریق سفیان بن وکیع و ابراهیم بن یزید و عکرمه، به ابن عباس نیز نسبت داده و به صورت مرسل از حسن و قتاده نیز بازگو نموده است (طبری، ۱۴۱۵: ۲۹۱/۱۲ و ۲۹۲). چنانکه ابوهریره نیز از راویان بوده است (سیوطی، ۱۳۶۵: ۲۰/۴).

سیوطی نیز به ابن عباس نسبت داده که گفته است: یوسف علیه السلام در سه مورد دچار لغزش شد: آنجا که [به ساقی] گفت: ﴿اذکرنی عند ربّک﴾، آن‌گاه که به برادرانش گفت: ﴿إنکم لسارقون﴾ (شما دزد هستید) و آنجا که گفت: ﴿ذلک لیعلم أنّی لم أخنه بالغیب﴾ (من در نهان به او [زلیخا] خیانت نکردم) (همان: ۲۱)!

در پاره‌ای تفاسیر روایی شیعه نیز شبیه به این منقولات، دیده می‌شود (عیاشی، بی‌تا: ۱۷۶-۱۷۸؛ قمی، ۱۴۰۴: ۳۵۲/۱).

در مقابل این دیدگاه، شماری دیگر از مفسران برآنند که یوسف علیه السلام، در این ماجرا، مرتکب اشتباهی نگردید و طولانی شدن مدت حبس او، عقوبت نبود. آنان ضمیر ﴿أنساه الشیطان ذکر ربّه﴾ را به ساقی باز می‌گردانند و در نتیجه آیه را این‌گونه معنا می‌کنند که شیطان، یاد یوسف را نزد پادشاه و صاحب اختیار شراب‌دار، از ذهن وی برد و در نتیجه مدت حبس به طول انجامید (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸۵/۱۱؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۱۰۴/۱۵؛ رشید رضا، ۱۴۱۴: ۳۱۳/۱۲ و ۳۱۴؛ طبرسی، ۱۴۰۶: ۵ و ۳۵۹/۶؛ زمخشری، بی‌تا: ۴۷۲/۲).

در این میان، دیدگاه سومی نیز وجود دارد که به گونه‌ای تلاش دارد بین دو نظریه پیشین، جمع نماید، بدین‌سان که ضمیر ﴿أنساه الشیطان﴾، آن‌سان که در دیدگاه دوم بود، به ساقی باز می‌گردد و نسبت نسیان شیطانی، به یوسف داده نمی‌شود، در عین حال، اقدام یوسف در توسل به غیر برای نجات خود، اشتباهی از نوع «ترک اولی» بود و او را مستحق عقوبتی چنین نمود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۴۱۴/۹).

۵. جمع بندی

مجموع شواهد و قرائن و نیز مبانی تفسیری برخاسته از آیات و روایات، نشان می‌دهد که دیدگاه دوم، پذیرفتنی و قابل دفاع است. بر این اساس، پیامبر خدا یوسف علیه السلام، مرتکب هیچ گونه اشتباهی نگردید و زندان او، هرگز عقوبت نبود. مهمترین ادله و شواهد یادشده عبارتند از:

۱- تدبّر در سیاق آیه به روشنی نشان می‌دهد که ضمیر آنساه، به ساقی برمی‌گردد، چه، از یک سو در آیه، دو بار واژهٔ ربّ، نزدیک به هم به کار رفته است، بار نخست، در سخن یوسف که «اذکرنی عند ربّک»، مراد از ربّ در اینجا، بی‌تردید همان پادشاه و صاحب اختیار شراب‌دار است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹۱/۱۱-۹۳) و کاف ضمیر نیز به ساقی برمی‌گردد. بار دوم: «فأنسأه الشیطان ذکر ربّه». ظاهر کلام آن است که مراد از ربّ در عبارت دوم نیز به دلیل سیاق-همان ربّ در جملهٔ پیش است و ضمیر «ه» در ربّه نیز به ساقی باز می‌گردد. در نتیجه، این جمله، عملکرد ساقی را بازگو می‌کند و ارتباطی به یوسف ندارد و ادامهٔ آیه «فلبث فی السجن بضع سنین» نیز متفرع بر همین عملکرد است. یعنی فراموشی ساقی باعث گردید زندانی یوسف طولانی شود نه اشتباهی از ناحیهٔ یوسف.

از سوی دیگر، در همین آیه «فأنسأه الشیطان» پس از «و قال للذی ظنّ» آمده، در حالی که اگر عامل این سخن یوسف، انشاء شیطان بود، می‌بایست فأنسأه مقدم باشد، تا این گونه معنا گردد که: شیطان یاد خدا را از ذهن یوسف برد و در نتیجه به شراب‌ساز آن جمله را گفت: در حالی که قرآن این گونه بیان فرموده است (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۱۰۴/۱۵).

و از طرف دیگر، در ادامهٔ ماجرا و در آیهٔ ۴۵، چنین آمده است: «و قال الذی نجا منها و اذکر بعد أمّة أنا أنبئکم بتأویله فأرسلون»^۱ (یوسف/۴۵)، جملهٔ «و اذکر بعد أمّة» به روشنی نشان می‌دهد کسی که دچار فراموشی شده بود، ساقی بود که اینک پس از مدتی، به یاد آورده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱/۱۸۵)، و معنا ندارد بگوییم

۱. و یکی از آن دو که نجات یافته بود -و بعد از مدتی به خاطرش آمد- گفت: «من تأویل آن را به شما خیر می‌دهم مرا (به سراغ آن جوان زندانی) بفرستید».

یوسف دچار فراموشی شد و پس از مدتی ساقی یادش آمد!

۲- قرآن کریم در همین سوره، به صراحت، یوسف علیه السلام را از بندگان مخلص خدا معرفی فرموده است: «إنّه من عبادنا المخلصین» (یوسف/۲۴). از سویی در آیاتی دیگر، مخلصین را از هر گونه اغوای شیطان و تأثیر گذاری وی، مصون دانسته است: «لأغویبهم أجمعین* إلاّ عبادك منهم المخلصین» (حجر/۴۰) چنان که مهر تأییدی بر سخنان و توصیفات آنان زده است: «سبحان الله عمّا یصفون، إلاّ عبادك منهم المخلصین» (صافات/۱۶۰) و آنان را از هر گونه کیفر و مجازاتی بر اثر عمل اشتباه خود، به دور دانسته: «و ما تجزون إلاّ ما کنتم تعلمون، إلاّ عباد الله المخلصین» (صافات/۴۰) «فإنهم لمحضرون، إلاّ عباد الله المخلصین» (صافات/۱۲۸) نیک روشن است که مخلص، مرحله‌ای بالاتر از مخلص است، چه، دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد «مخلص» بیشتر در مواردی به کار رفته که انسان در مراحل خودسازی است (ر.ک: اعراف/۲۹؛ یونس/۲۲؛ غافر/۱۴ و ۶۵؛ بینه/۵) و هنوز به تکامل لازم نرسیده است، ولی «مخلص» به مرحله‌ای گفته می‌شود که آدمی پس از مدتی جهاد با نفس و طیّ مراحل معرفت و ایمان، به مقامی می‌رسد که از نفوذ و وسوسه‌های شیطان مصونیت پیدا می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۱۹/۴۸).

علامه طباطبایی در سخنی استوار می‌گوید:

«قرآن می‌فرماید: همهٔ مردم جزای اعمالشان را می‌گیرند جز بندگان مخلص خدا، چرا که آنها به حکم مقام عبودیت، خود را مالک هیچ چیزی نمی‌دانند، جز آنچه خدا می‌خواهد اراده نمی‌کنند، و جز آنچه او می‌طلبد انجام نمی‌دهند، و به حکم مخلص بودن، خداوند آنان را برای خویش برگزیده و تعلق خاطری به غیر ذات پاک او ندارند» (۱۴۱۷: ۱۷/۱۴۱).

بر این اساس، یوسف علیه السلام نیز، به عنوان یکی از بندگان مخلص خدا، از وسوسه و تأثیر شیطان مصون است و هرگز به عقوبت عمل خود، دچار گرفتاری و حبس نمی‌گردد. به راستی آیا تسلط شیطان چیزی جز این است که آدمی را به اشتباهی اندازد که دارای عقوبت است؟ و آیا نسبت دادن نسیان شیطان به یوسف این بندهٔ مخلص خدا، به گونه‌ای، ایجاد تعارض و تهافت بین آیات قرآنی نیست! به همین

جهت علامه طباطبایی، این گونه برداشت از آیه را مخالف نص قرآن دانسته‌اند (همان: ۱۸۵/۱۱).

۳- در آیات پیشین، این جمله را قرآن از زبان یوسف بازگو فرموده که: ﴿مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾^۱ (یوسف / ۳۸)، نیک روشن است که توسل یوسف به غیر بر اثر تسلط شیطان، آن سان که در نظریه اول تقریر شد، گونه‌ای شرک عملی است که با عموم «من شیء» در تنافی است (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۱۰۴/۱۵). بنابراین، لازمه چنین تفسیری، اثبات تناقض گویی قرآن خواهد بود.

۴- اقدام یوسف عَلَيْهِ السَّلَام در توسل به اسباب طبیعی، به طور اصولی اشتباه نبوده است، بلکه حتی می‌توان گفت: اگر او، خلاف آن را عمل می‌کرد، به گونه‌ای مورد اشکال و نیازمند توجیه بود. چه اینکه توکل بر خدا و دل بستن و امید داشتن به او برای سبب‌سازی و حل مشکلات، به معنی نادیده گرفتن اسباب طبیعی و دست روی دست گذاردن نیست. قرآن کریم، به صراحت، توکل را ویژگی «عاملین» قرار داده و بر همراهی تلاش و توکل تأکید کرده است: ﴿نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾ الذین... علی ربهم یتوکلون ﴿عنکبوت / ۵۹﴾. بنابراین، توکل، در کنار تلاش و بهره‌گیری از اسباب مادی است. جالب اینجاست که در همین سوره در جریان داستان یوسف عَلَيْهِ السَّلَام، قرآن کریم، از پیامبر خدا یعقوب، چنین نقل می‌کند که پس از توصیه‌های لازم به فرزندان خود مبنی بر وارد شدن به مصر از درهای گوناگون و رعایت جوانب احتیاط (یعنی توجه به اسباب طبیعی)، توکل خویش را -حصر گونه- تنها بر خدا می‌داند، بنگرید: ﴿وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ مَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَلْحَمَّ اللَّهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾^۲ (یوسف / ۶۷).

روایات نیز به صراحت بر این نکته پای فشرده‌اند که خداوند، امور را جز از راه

۱. برای ما شایسته نبود چیزی را همتای خدا قرار دهیم.

۲. و (هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت: «فرزندان من! از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد گردید (تا توجه مردم به سوی شما جلب نشود)!» (من با این دستور) نمی‌توانم حادثه‌ای را که از سوی خدا حتمی است، از شما دفع کنم! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! بر او توکل کرده‌ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند».

اسباب طبیعی، سامان نمی‌دهد: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابٍ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۱۸۳/۱) و این گونه است که طبرسی، مفسر بزرگ شیعه، می‌گوید: کمک گرفتن از بندگان در برطرف کردن مضار و رهایی از گرفتاریها، مجاز می‌باشد و نه تنها زشت و منکر نیست، که گاه واجب می‌باشد، و پیامبر ما نیز در امور خود، از مهاجرین و انصار و غیر آنان کمک می‌گرفت (ر.ک: انفال / ۶۲) و اگر این کار، زشت می‌بود، حضرت آن را انجام نمی‌داد» (طبرسی، ۱۴۰۶: ۵ و ۳۶۹/۶؛ انصاری، ۱۴۱۵: ۳۶۳/۲).

افزون بر آن، به نظر می‌رسد توسل یوسف به غیر در اینجا، بیشتر برای اثبات بی‌گناهی خویش و رفع اتهام بوده است تا نجات جان، چرا که در پایان کار و پس از تعبیر خواب پادشاه، آن هنگام که به دنبال یوسف فرستادند، او از زندان بیرون نیامد تا پاکی و بی‌گناهی خویش را به اثبات رساند: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهِ فُلْمًا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾^۲ (یوسف / ۵۰).

بر این اساس، این اقدامات یوسف، مصداقی از ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ (مائده / ۳۵) و برای اثبات چنین مهمی بود و سخنان یوسف پس از این ﴿وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ﴾ (یوسف / ۱۰۰) که نجات خود را به خدای نسبت می‌دهد، گویای آن است که توسل به اسباب با توحید ناب، منافاتی ندارد.

از این رو، چگونه پذیرفتنی است که پیامبر خدا به سبب انجام کاری که گاه حتی واجب بوده و ترک آن، نادرست است، به عقوبتی چنین سنگین مبتلا گردد!

۵- به نظر می‌رسد دلیل اصلی نظریه نخست در عقوبت دانستن حبس یوسف عَلَيْهِ السَّلَام، روایاتی است که بیشتر اشارت رفت. لیک استناد به این روایات، به چند جهت ناستوار است:

نخست: آنکه عموم این روایات، از ضعف سندی رنج می‌برد؛ در میان روایان آنها -به ویژه در منابع اهل سنت- افرادی همچون کعب الاحبار و وهب بن منبه و ابوهیریه وجود دارند که به تصریح دانشیان، از اصلی‌ترین دروغ‌پردازان در حوزه

۱. حکم فقهی این مسئله، جواز استعانت به غیر حتی کفار مطرح شده جز در مواردی خاص.

۲. پادشاه گفت: «او را نزد من آورید!» ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی [یوسف] آمد گفت: «به سوی صاحب بازگرد، و از او پیرس ماجرای زنانی که دستهای خود را بریدند چه بود؟»

تفسیر روایی و نشر دهندگان اسرائیلیات هستند (معرفت، ۱۳۷۷: ۹۲/۲-۱۲۱) و گزارش این گونه مطالب توسط آنان، خود می تواند سرچشمه های پیدایش آنها را نشان دهد. افزون بر آن، راویان دیگر این گونه احادیث نیز، از سوی عالمان اهل سنت، سخت تضعیف شده اند؛ چنان که حافظ ابن کثیر، ذیل یکی از روایاتی که پیشتر آوردیم، می گوید: این حدیث سخت ضعیف است، چرا که سفیان بن وکیع - که ابن جریر از وی روایت کرده - ضعیف است و ابراهیم بن یزید، ضعیف تر از آن (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۹۷/۲: معرفت، ۱۳۷۷: ۲۲۷/۲؛ رشید رضا، ۱۴۱۴: ۱۲/۳۱۵).

روایات نقل شده در پاره ای تفاسیر روایی شیعه نیز همگی از نظر سندی ضعیف هستند. این روایات، در هیچ یک از جوامع معتبر حدیثی شیعه وجود ندارد و صرفاً در تفسیر قمی^۱ (۱۴۰۴: ۳۴۴/۱) و عیاشی (بی تا: ۱۷۶/۲-۱۷۸) نقل شده که اعتبار اصل این کتابها، نزد محققان، مورد تردیدهای جدی قرار گرفته است.^۲ روایات موجود در این دو نیز همگی مرسله اند جز روایتی که از شعیب عقرقوفی نقل گردیده که آن هم دست کم به سبب وجود «اسماعیل بن عمر بن ابان»^۳ ضعف سندی دارد. در متون متأخر همچون بحار الانوار (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲/۲۲۸)، مستدرک الوسائل (نوری، ۱۴۰۸: ۱۱/۲۲۲) و پاره ای تفاسیر از جمله نور الثقلین (حویزی، ۱۴۱۲: ۲/۴۲۶-۴۲۸) نیز، همینها تکرار شده است. بنابراین، روایات یادشده، فاقد اعتبار سندی می باشند.

دوم آنکه از نظر محتوا نیز - بر اساس اصول و مبانی پذیرش احادیث - اشکالات بی شماری دارند که موجب بی اعتباری آنها می گردد؛ چرا که از یک سو، محتوای این روایات، مخالف ظهور یا نص آیات متعددی است که ذیل اشکال شماره ۱ و ۲ به تفصیل بیان گردید. نیک روشن است که مخالفت روایت با قرآن، از مهمترین

۱. یادکردنی است روایت قمی، دو مرد زندانی را دو فرشته موکل بر یوسف معرفی کرده است!
 ۲. تفسیر قمی به واقع، ساخته ابوالفضل بن محمد بن قاسم است که مجهول الحال می باشد، چنان که راوی از وی نیز معلوم نیست. بنابراین، نسبت دادن این تفسیر به علی بن ابراهیم، اساسی ندارد و به همین جهت، بزرگان حدیث، به این تفسیر اعتمادی نداشته و از آن نقل حدیث نمی کرده اند (ر.ک: معرفت، ۱۳۷۷: ۲/۳۲۵ و ۳۲۶)؛ تفسیر عیاشی نیز از آنجا که ناسخ، اسناد آن را اسقاط کرده است، فاقد ارزش استناد است (همان: ۳۲۲ و ۳۲۳).
 ۳. وی را واقفی دانسته و توثیق نکرده اند (ر.ک: نجاشی، ۱۴۱۶: ۲۸؛ خوبی، ۱۴۱۳: ۴/۷۶).

مبانی نقد و رد روایات به شمار می رود.^۱

از سوی دیگر، در تنافی با مفهوم صحیح توکل و اخلاص، برخاسته از آیات و روایات است که در اشکال سوم بیان گردید.

سوم آنکه، این روایات، حبس یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ را عقوبتی برای وی شمرده، در حالی که اصولاً بلا برای انبیا عقوبت نیست، بلکه برای بالا رفتن درجات آنهاست^۲ تا اسوه بشريت در طول تاریخ باشند^۳ (معرفت، ۱۳۷۷: ۲/۲۲۶).

چهارم آنکه چنین عقوبتی، به گونه ای عدالت پروردگار را نیز زیر سؤال می برد، چه، یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ برای رضای خدا و حفظ حدود الهی به زندان افتاده است، حال چگونگی به سبب کاری مباح، گرفتار سالها زندان و حبس گردد!

پنجم اینکه در تمام این سوره خداوند از یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ به بزرگی و عظمت یاد می کند و با عباراتی گوناگون او را می ستاید (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱/۱۸۵)، تا از جهات گونه گون، از جمله اخلاص (یوسف/ ۲۴)، احسان و نیکو کاری (یوسف/ ۲۶، ۳۶، ۵۶، ۷۸ و ۹۰)، صداقت (یوسف/ ۴۶ و ۵۱) و پاکی (یوسف/ ۲۴) الگوی مردم باشد، نه آنکه مورد نقد و انتقاد قرار گیرد.

و سرانجام از ششمین سوی، این روایات در درون خود نیز، دچار تهافت و اضطراباتی هستند، برای نمونه: با اینکه در روایات پیش گفته، زندان، عقوبت توسل یوسف به غیر بیان شده در روایتی دیگر و از زبان یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ، اعتراف او به جرمی

۱. این مبنا، برخاسته از روایات فراوانی است، مانند: «کلّ حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف» (کلینی، ۱۳۶۷: ۱/۶۹؛ نیز ر.ک: همان: ۶۸: ۲/۲۲۲). تأمل در این روایات، دیدگاه اصولی بزرگ، آخوند خراسانی را استوار می نماید که خیر مخالف قرآن، اصولاً حجیت ندارد و این معیار، به واقع معیار تشخیص حجت است نه ترجیح یکی از دو حجیت (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۴/۳۹۳).
 ۲. «أشدّ الناس بلاء الأنبياء ثمّ اللّذين یلونهم ثمّ الأمثل فالأمثل» (کلینی، ۱۳۶۷: ۲/۲۵۲).
 ۳. نیز در مورد یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ ممکن است طول مدت حبس، به جهت ایجاد فرصت در هدایت زندانیان و کادرسازی برای زمانی بوده است که دعوت خویش را در سطح مصر، علنی نمود. این نکته نیز یادکردنی است که روایات، در تعیین مدت زندانی یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از ماجرا و قبل از آن، سخت اختلاف دارند و گاه در مجموع تا ۲۰ سال آن را بیان کرده اند (ر.ک: طبری، ۱۴۱۵: ۱۲/۲۹۳؛ سیوطی، ۱۳۶۵: ۴/۲۱). این در حالی است که قرآن، واژه «بضع» را مطرح فرموده که بین سه تا نه یا ده سال در نوسان است (ر.ک: طبری، ۱۴۱۵: ۱۲/۲۹۳ و ۲۹۴؛ معرفت، ۱۳۷۷: ۲/۲۲۷).

دیگر علت زندان بازگو شده (حویزی، ۱۴۱۲: ۴۲۱/۲) که خود، به هیچ روی، با آیات قرآن سازگار نیست.

همچنین، در روایتی این گونه آمده که پس از اشتباه یوسف و توسل او به غیر و در پی آن سرزنش جبرئیل، یوسف علیه السلام چنان در زندان گریه می کرد که زندانیان آزرده شدند، از این رو، با وی مصالحه کردند که یک روز گریه کند و یک روز ساکت ماند (همان: ۴۲۷) در حالی که در روایتی دیگر چنین آمده که یوسف علیه السلام در فراق پدر چنان گریست که زندانیان آزرده گشته و با وی چنین مصالحه‌ای کردند (همان: ۴۲۵). در نمونه‌ای دیگر، گاه در روایتی چنین آمده که یوسف، پس از اتمام مدت عقوبت! خدای را به حق پدران خویش سوگند داد و خدا نیز او را نجات داد (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۳۱/۱۲)، و گاه در نقلی دیگر چنین آمده که خداوند در پاسخ وی می فرماید: پدران تو چه حقی بر من دارند! و آن گاه به بیان اشتباهات پدران او یا نعمتهای خدا در قبال کارهایشان می پردازد (حویزی، ۱۴۱۲: ۴۲۹/۲)!

باری آنچه در منابع معتبر در مورد نزول جبرئیل بر یوسف در مدت زندان آمده، نه برای سرزنش او، که یاد دادن دعایی برای تسریع در رهایی از حبس بود. امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل نزد یوسف آمد در حالی که او در زندان بود و گفت: یوسف! پس از هر نماز بگو: «اللهم اجعل لی فرجاً و مخرجاً و ارزقنی من حیث أحتسب و من حیث لا أحتسب» (کلینی، ۱۳۶۷: ۵۴۹/۲؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۴: ۳۲۴/۱).

۶. یوسف، فرزندی نمونه

ادب و احترام فراوان یوسف نسبت به پدر، در سخنان و رفتارهای او موج می زند. او پیوسته پدر را با عبارت احترام آمیز و مؤدبانه «یا اَبْت» (یوسف/ ۴ و ۱۰۰) مخاطب می سازد. استقبال کم نظیر او از پدر و مادر^۱ به هنگام ورود آنان به مصر، نمونه بارز

۱. در اینکه آیا مادر یوسف علیه السلام در کودکی او از دنیا رفت یا خیر، روایات متعارضی وجود دارد. برخی روایات، بر این نکته دلالت دارد که مادر یوسف زنده بود و به همراه یعقوب علیه السلام، به مصر آمد. ولی روایاتی دیگر، چنین بیان کرده اند که مادر او در کودکی از دنیا رفت و کسی که به مصر آمد، خاله او بود (ر.ک: قمی، ۱۴۰۴: ۳۳۹/۱؛ طبرسی، ۱۴۰۶: ۵ و ۳۲۰/۶) با توجه به اینکه ظاهر قرآن، زنده بودن مادر او تا آخر داستان است (ر.ک: یوسف/ ۱۰۰)، روایات دسته اول، صحیح تر به نظر می رسد.

رفتار او را در این باره نمایان می سازد. او در مقام عزیز مصر (یوسف/ ۸۸)، برای استقبال به بیرون از مصر آمده و به گرمی از آنان پذیرایی می کند و امنیت آنان را در مصر تضمین می نماید، آن گاه، پس از ورود، پدر و مادر خویش را بر فراز تخت پادشاهی می نشاند و خود بسان بنده‌ای، به احترام، مقابل آنان می ایستد و از اینکه خداوند آنان را به آنجا آورده ابراز خرسندی می کند. بنگرید: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يَوْسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبُويهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مَعِيَ إِنِّ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ، وَرَفَعَ أَبُويهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا» (یوسف/ ۹۹-۱۰۰).

با این حال، پاره‌ای روایات، مطالب دیگری را بازگو کرده اند: یوسف به هنگام ورود پدر، از اسب پیاده نشد و بدین جهت نبوت از فرزندان وی سلب گردید و این امتیاز، به فرزند بزرگ یعقوب رسید.^۲

توجه به دو نکته، درستی این مطلب را دچار تردید می سازد: نخست آنکه قرآن کریم، آن سان که اشارت رفت، ادب و احترام فراوان یوسف نسبت به پدر و مادر را به روشنی ترسیم فرموده است. با وجود آن و به ویژه تعبیراتی همچون «و رفع أبويه علی العرش» چگونه ممکن است یوسف علیه السلام پدر پیر خود را پیاده ببیند و بر اثر غرور ناشی از مقام خود، از اسب فرود نیاید!

دوم آنکه با وجود توصیفات و ستایشهای فراوان قرآن از باورها و عملکرد یوسف علیه السلام از یک سو، عملکرد و اخلاق ناشایست برادران او و عبارتهای انتقاد گونه قرآن از آنها از سوی دیگر، بسیار بعید به نظر می رسد که یوسف را

۱. و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت، و گفت: «همگی داخل مصر شوید، که ان شاء الله در امن و امان خواهید بود!» پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند و گفت: «پدر! این تعبیر خوابی است که قبلاً دیدم پروردگرم آن را حق قرار داد».

۲. روایات موجود در این باره (ر.ک: حویزی، ۱۴۱۲: ۴۶۶/۲) همگی مرسله هستند جز روایت علل الشرائع (صدوق، ۱۳۸۶: ۵۵/۱) که آن نیز دست کم به سبب وجود محمد بن اورمه که تضعیف شده، ضعیف می باشد (ر.ک: نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۲۹؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۷: ۲۲۰). ضمن آنکه محمد بن علی ماجلیویه نیز که در سند حدیث است، توثیق نشده است (ر.ک: خوبی، ۱۴۱۳: ۱۱۶/۴). بنابراین، روایات یادشده از نظر سندی، فاقد حجیت اند.

شایسته این مقام ندانسته و آن را به برادران او تفویض نمایند. ضمن آنکه این را عقوبتی دیگر! برای یوسف به شمار آرند. این در حالی است که آیات قرآن، هیچ اشارتی بدین نکته ندارد.^۱ شاید به همین جهت باشد که مفسران بزرگی همچون علامه و مکارم شیرازی، حتی اشاره‌ای به این روایات نیز نکرده‌اند.

۷. یوسف، برادری نمونه

یوسف عليه السلام در مقابل رفتارهای ناشایست برادران خود، که از روی حسادت، وی را در چاهی انداختند (یوسف/ ۱۵)؛ او را به بهای اندکی فروختند (یوسف/ ۲۰)؛ و به وی نسبت سرقت دادند (یوسف/ ۷۷)؛ برخوردی مؤدبانه و توأم با احترام و محبت داشت. برای نمونه، در مقابل اتهام سرقت به خود، بزرگوارانه آن را مخفی نمود و به روی خویش نیاورد: «قالوا إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل فأسرها يوسف في نفسه ولم يبدها لهم»^۲ (یوسف/ ۷۷) و پس از فاش شدن توطئه برادران و شرمساری آنان، فرمان «لا تتریب علیکم الیوم» (یوسف/ ۹۲) را صادر کرد و آنان را از گزند هرگونه سرزنشی، مصون دانست، ضمن آنکه وعده بخشش الهی را نیز ضمیمه آن نمود تا هرگونه دغدغه‌ای را از آنان برطرف نماید: «یغفر الله لکم و هو أرحم الراحمین» (یوسف/ ۹۲). نیز تمامی رفتارهای ناشایست آنان را به شیطان نسبت داد و از حضور برادران در مصر نزد خود، ابراز خرسندی کرده، آن را احسان الهی در حق خود تلقی نمود: «وقد أحسن بی إذ أخرجنی من السجن و جاء بکم من البدو من بعد أن نزع

۱. افزون بر آن، تعبیر روایت «دخله عز الملك فلم ينزل إليه» با وجود مذمت صریح قرآن از چنین اقدامی: «أخذته العزة بالإثم فحسبه جهنم» (بقره/ ۲۰۶) و نیز ترک اکرام به پدر که خود گناهی منکر و ترک اهم واجبات است، خود به گونه‌ای متهم کردن پیامبر بزرگ الهی به گناه است که با عصمت منافات دارد. ضمن آنکه نه گرفتن چنین امتیازی تنقیص است و نه اعطای آن، تفضیل، چنانکه سلب نسل امامت از امام حسن عليه السلام و دادن آن به امام حسین عليه السلام چنین نبود. همچنین، نسل از طریق صلب منتقل می‌گردد نه از راه کف دست آن‌سان که در متن روایت اشاره شده است. اینها همه، استناد به چنین روایاتی را نااستوار می‌سازد (ر.ک: صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۱۳۶/۱۵).

۲. (برادران) گفتند: «اگر او [بنیامین] دزدی کند، (جای تعجب نیست) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرد». یوسف (سخت ناراحت شد، و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت، و برای آنها آشکار نکرد.

الشیطان بینی و بین إخوتی إن ربی لطیف لما یشاء»^۱ (یوسف/ ۱۰۰).

او هیچ‌گاه از آزار و اذیت‌هایی که توسط برادران خود دیده یا در پی توطئه آنان متحمل شده بود، سخنی به میان نیاورد (ر.ک: یوسف/ ۱۰۰؛ طبرسی، ۱۴۰۶: ۵ و ۶/ ۴۰۷) و هرگز سخن دور از ادب و تندى خطاب به آنان نفرمود.

تحلیل آنچه اشارت رفت، خود تابلویی زیبا از برادری نمونه را به تصویر می‌کشد.

۸. یعقوب عليه السلام، پدری نمونه

قرآن کریم، از یعقوب به عنوان یک پدر، چهره‌ای را معرفی فرموده که می‌تواند الگویی برای دیگران در شرایط مشابه باشد. او در برابر تمام آزارها، کجیها و گناهانتهای فرزندان، شکیبایی و متانت نشان داد و هدایت و ارشاد نمود تا سرانجام آنان را به راه راست آورد. با این حال، در برخی تفاسیر و نیز اذهان عمومی، گاه این گونه تصویر می‌شود که ابتلائات و گرفتاریهای یعقوب و ناشایستهای رفتاری فرزندان او، به جهت تبعیضهای وی در میان فرزندان و سوء تدبیر او بوده است! و گویا قرآن آن را بیان فرموده تا مردم عبرت گیرند و مانند یعقوب عمل نکنند!

اکنون تصویر کلی و اجمالی عملکرد این پدر نمونه را که قرآن مطرح فرموده ارائه می‌دهیم و حقیقت امر را به نظاره می‌نشینیم.

برای این منظور، نخست بایستی رفتار فرزندان یعقوب (به جز یوسف و بنیامین) را با پدر بنگریم و آن‌گاه واکنش و تدبیر پدر را در مقابل آنها:

در آغاز داستان یوسف عليه السلام قضاوت نادرست و تعبیر دور از ادب آنان را نسبت به پدر می‌بینیم که: «إن أبانا لفي ضلال مبين» (یوسف/ ۸)؛ تردیدی نیست که مراد آنان از ضلالت پدر، گمراهی در دین نبوده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱/ ۹۱-۹۲)، بلکه شیوه تعامل او با فرزندان را با چنین عبارتی توصیف می‌کنند. چنان‌که در آخر سوره

۱. و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد بعد از آنکه شیطان، میان من و برادرانم فساد کرد. پروردگارم نسبت به آنچه می‌خواهد (و شایسته می‌داند)، صاحب لطف است.

نیز، بار دیگر چنین عبارتی از سوی برخی از آنان (همان: ۲۴۶) بیان شده است: ﴿قالوا تالله إنك لفي ضلالك القديم﴾ (یوسف/ ۹۵).

همچنین، دروغ گفتن به پدر و تعهد کذب مبنی بر حفظ یوسف و خیرخواهی او (یوسف/ ۱۱ و ۱۲)، عباراتی گاه به دور از ادب و احترام همانند ﴿ما لك لا تأمناً﴾^۱ (یوسف/ ۱۱) به جای کسب اجازه مؤدبانه، ﴿أرسله معنا﴾ (یوسف/ ۱۲) به جای اذن خواهی، به کارگیری عبارت ﴿یرتع﴾^۲ (یوسف/ ۱۲) درباره یوسف عليه السلام خطاب به پدر، سوء ظن به پدر در عبارت ﴿و ما أنت بمؤمن لنا و لو كنا صادقین﴾^۳ (یوسف/ ۱۷)، عبارت ﴿إن ابنك سرق﴾ (یوسف/ ۸۱) در مورد بنیامین به جای «برادر ما»، و سرانجام، ایجاد بزرگترین مصیبتها برای پدر به سبب حسادت که اندوه و آه و گریه سالیان را برای او به ارمغان آورد، همگی نشانگر نوع برخورد آنان با پدر است.

ولی در مقابل، یعقوب عليه السلام نه به لعن و نفرین آنان پرداخت و نه آنها را طرد نمود، بلکه در نخستین برخورد پس از آنکه آنان یوسف را به چاه انداختند، چنین گفت: ﴿بل سولت لكم أنفسكم أمراً فصبر جميل﴾ که از یک سو، فریب نخوردن خود را از گفته آنان گوشزد فرمود، و از دیگر سو، وعده صبری زیبا را داد که یک طرف آن به شکیبایی در فراق یوسف و طرف دیگر آن، به تحمل فرزندان و مدارا با آنان باز می گردد.

ادب و احترام پدر نسبت به فرزندان را -پس از این ماجرا- از چگونگی سخن گفتن او با آنان می توان مشاهده کرد، او پیوسته آنان را با واژه «یا بنی»^۴ (یوسف/ ۶۷ و ۸۷)، مخاطب می ساخت و با عرض شکایت به سوی خدا، در واقع آنان را از تیررس احساسات ناخوشایند برخاسته از شکوه های مستقیم خود به آنان، مصون می ساخت: ﴿إنما أشکو بشی و حزنی إلى الله﴾^۴ (یوسف/ ۸۶)، دلسوزی و خیرخواهی خود را با ارائه توصیه های لازم به هنگام عزیمت آنان به مصر، و به هدف حفظ جان آنان ارائه

۱. تو را چه شده است که به ما اعتماد نمی کنی؟

۲. «الرتع أصله أكل البهائم» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶: ۳۴۱).

۳. و تو [سخن] ما را باور نداری هرچند از راست گویان باشیم.

۴. من غم و اندوهم را تنها به خدا می گویم (و شکایت نزد او می برم).

فرمود: ﴿و قال یا بنی لاتدخلوا من باب واحد و ادخلوا من أبواب متفرقة﴾^۱ (یوسف/ ۶۷) و آنان را از هرگونه نومیدی بر حذر داشت ﴿و لاتیأسوا من روح الله﴾^۲ (یوسف/ ۸۷).

ضمن آنکه با تدبیر صحیح خود، تلاش می نمود تا از هر اقدامی که موجب تحریک حس حسادت آنان گردد، جلوگیری نماید، از این رو، به فرزندش یوسف در همان سن کودکی، سفارش نمود تا خواب خویش را برای برادرانش بازگو نکند: ﴿قال یا بنی لاتقص رؤیاء علی إخوانک فیکیدوا لك کیداً إن الشیطان للإنسان عدو مبین﴾^۳ (یوسف/ ۵).

در پایان کار نیز که نقشه ها و توطئه های آنان فاش شد و سرشکسته نزد پدر آمده و شفاعت طلبیدند، بی هیچ درنگی، به آنان جواب مثبت داد و مهرورزی و بخشندگی خداوند را ضمیمه آن نمود: ﴿قال سوف أستغفر لکم ربی إنّه هو الغفور الرحیم﴾^۴ (یوسف/ ۹۸) با این همه شکیبایی، تحمل و مهرورزی، سرانجام امور آنان را سامان داد به گونه ای که توانست بین همه فرزندان صمیمیت و همدلی ایجاد کند (یوسف/ ۱۰۰) آن سان که توصیف قرآن از آنان در آخرین لحظات عمر پدر نشانگر صلاح و هدایت آنان است.^۵

نیک روشن است که هرگونه بی تدبیری یا طرد و لعن و سایر رفتارهای ناشایست، می توانست نتیجه متفاوتی در پی داشته باشد. بدین سان، تعبیرات یادشده -که ما تنها فهرستی از آنها ارائه نمودیم- یعقوب را به عنوان پدری الگو و نمونه ترسیم می کند. باری، در این بین جمله ای از سوی فرزندان یعقوب بیان شده است

۱. و (هنگامی که می خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت: «فرزندان من! از یک در وارد نشوید بلکه از درهای متفرق وارد گردید».

۲. از رحمت خدا ناامید نشوید.

۳. گفت: «فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نقشه (خطرناکی) می کشند چرا که شیطان، دشمن آشکار انسان است».

۴. گفت: «بزودی برای شما از پروردگار آمرزش می طلبم، که او آمرزنده و مهربان است».

۵. «أم کنتم شهداء إذ حضر یعقوب الموت إذ قال لبنيه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد إلهک و إله آبائک ابراهیم و اسماعیل و إسحاق إلهاً واحداً و نحن له مسلمون» (بقره/ ۱۳۳)؛ آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟! در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: «پس از من، چه چیز را می پرستید؟» گفتند: «خدای تو، و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را، و ما در برابر او تسلیم هستیم».

که محبت بیشتر او را نسبت به یوسف و برادرش نشان می‌دهد: ﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عَصَبَةٌ﴾ (یوسف/۸). لیک این جمله، هرگز نشانگر تبعیض یعقوب و سوء تدبیر او نیست، چه، از یک سو این جمله، دیدگاه و طرز تلقی خود آنان را بیان می‌دارد که می‌تواند ناشی از سوءظن و بدبینی و برخاسته از حس حسادت آنان باشد، و از سوی دیگر، صرفاً بحث دوست داشتن مطرح شده است و نه تبعیض در رفتار.

بر این اساس، هیچ یک از آیات، حتی به دلالت التزام، سوء تدبیر و تبعیض یعقوب بین فرزندان را نشان نمی‌دهد، بلکه در مقابل، تلاش او برای همگرایی آنان و نیز محبت و مدارا نسبت به همه آنان را به تصویر می‌کشد.

اکنون ببینیم چه سببی باعث گردید آنان، یوسف و برادرش را نزد پدر محبوبتر بدانند و برای منحصر کردن توجه پدر به خود، دست به توطئه زنند. به نظر می‌رسد ریشه حسد و تقابل آنان، نه رفتارهای پدر که مسائلی دیگر بوده است. یکی از آنها را می‌توان تفاوت مادران آنان دانست، چه، یوسف و برادرش از مادری بودند و سایر برادران از مادران دیگر (ر.ک: طبرسی، ۱۴۰۶: ۵ و ۳۲۳/۶)، و این خود، می‌تواند منشأ اصلی حسادت آنان تلقی گردد (ر.ک: فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۱۶۹/۱۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۳۲۲/۹). مؤید این نکته، آن است که آنان، هنگام بیان محبوبتر بودن یوسف نزد پدر، برادر یوسف را نیز در کنار او قرار دادند: ﴿لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا﴾ (یوسف/۸) و تا آخر داستان نیز، یکسر حساب آن دو را از خود جدا نمودند، برای نمونه، آن‌گاه که یوسف بر اریکه قدرت بود و بنیامین را به تدبیری پیش خود نگه داشت، آنان که یوسف را نمی‌شناختند گفتند: ﴿إِنْ يَسْرِقُ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ﴾ (یوسف/۷۷) تعبیر ﴿أَخٌ لَهُ﴾ به جای «اَخ لَنَا» خود مؤید این مدعاست. چنان‌که هنگام بازگشت، بزرگ آنان گفت: به پدر چنین بگویند: ﴿إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ﴾ (یوسف/۸۱). از این رو، نمی‌توان منشأ آن را اهتمام بیشتر یعقوب به یوسف به سبب نبوت آینده او، یا تعبیر خواب او از سوی برادرانش دانست.

۱. هنگامی که (برادران) گفتند: «یوسف و برادرش [بنیامین] نزد پدر، از ما محبوبترند در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم».

۹. نتیجه گیری

هرگونه برداشتی از آیات یادشده، که تبعیض یعقوب بین فرزندان را تداعی نماید، مخالف ظواهر آیات و در تنافی با اهداف تربیتی بیان این داستان است، برای نمونه: رشید رضا در المنار در این باره چنین اظهار نظر کرده است که برتری دادن برخی از فرزندان بر برخی دیگر، به گونه‌ای که اهانت به آنان از روی هوا و هوس تلقی گردد، ممنوع بوده و پیامبر ﷺ به طور مطلق از آن نهی فرموده است، و البته چنین مطلبی بر یعقوب نیز پوشیده نبود، لیک آدمی با غریزه و دل خود چه می‌تواند بکند؟ و آیا می‌تواند تسلط غریزه بر اعضا و جوارح را مانع گردد؟ هرگز (۱۴۱۴: ۱۲/۲۴۰ و ۲۴۱).

مفهوم سخن این مفسر آن است که از یک سو یعقوب، چنین تبعیضی ناروا را مرتکب شده و از سوی دیگر، این اقدام، برخاسته از غرایز و خواهش نفسانی بوده که امکان کنترل آن وجود ندارد! تأملی در آیات قرآن، به روشنی بی‌اساس بودن هر دو نکته را به اثبات می‌رساند، چه از یک سو به تفصیل بیان گردید که هیچ‌گونه شاهی از آیات، بر وجود تبعیض نیست و بلکه گزاره‌های قرآنی، خلاف آن را ثابت می‌کند. و از سوی دیگر، بازداشتن تمایلات نفسانی و غریزه یعقوب از انجام وظایف خود در قبال فرزندان و رعایت عدل و انصاف بین آنان، مخالف اصول مسلم عقلی و نقلی مبنی بر عصمت، مقام والا و فضایل اخلاقی پیامبران الهی است. آنان که برای رضای حق، به هیچ روی، اسیر تمایلات و غرایز خویش نبودند و این‌گونه سخن گفتن، آنان را تا حدّ مردم متوسط که اسیر هوای نفس خویش اند، تنزل می‌دهد (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱/۹۵). همچنین سخن کسانی که اصل تبعیض را پذیرفته و به توجیه آن پرداخته آن را ناشی از خردسال بودن یوسف یا کمالات معنوی او دانسته‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۶/۴۲۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۹/۳۲۱؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۱۶۹/۱۲) ناستوار به نظر می‌رسد، چه، اصل تبعیض ثابت نشده تا نوبت به توجیه آن برسد.^۱

۱. این احتمال مطرح است که یعقوب، یوسف را در «دل» بیشتر دوست می‌داشت. لیک هیچ‌گاه این دوستی، موجب اعمال تبعیض در رفتار نگردید. ضمن آنکه نهی او از بازگو کردن خواب یوسف، به این دلیل که فرزندان دست به توطئه خواهند زد خود گواه آن است که یعقوب ﷺ در همان کودکی یوسف و پیش از افشا شدن احتمالی این خواب، روحیات فرزندان خود را می‌دانست و به همین جهت، چنین تدبیر نمود.

۱۰. آیا یعقوب علیاً به عقوبت مبتلا گردید؟

در برخی روایات این گونه آمده است که غم طولانی یعقوب در فراق یوسف و اشک و آه او که موجب از دست دادن بینایی او نیز گردید، بر اثر بی توجهی او به فقیر گرسنه بود. یعقوب و فرزندانش هر روز گوسفندی ذبح می کردند و قسمتی را به نیازمندان داده و بخشی را خود مصرف می نمودند. در شب جمعه‌ای، مؤمن روزه‌داری که جایگاهی نزد خدا داشت، بر در خانه یعقوب آمد و تقاضای کمک کرد. آنان با اینکه تقاضاهای مکرر او را می شنیدند و غذای اضافی نیز داشتند، سخن وی را باور نکردند و او را گرسنه برگرداندند. صبح فردا خداوند به یعقوب فرمود که: بنده مرا خوار کردی و خشم مرا برافروختی و مستوجب نزول مجازات بر خود و فرزندانت شدی، ... و در همان شب بود که یوسف، آن خواب را دید... (ر.ک: شیخ صدوق، ۱۴۰۴: ۴۵/۱-۵۰؛ حویزی، ۱۴۱۲: ۴۱۱/۲-۴۱۵). بر اساس این روایت، مصیبت بزرگ یعقوب، در واقع عقوبت وی بر چنین کاری بوده است.

این روایت به شکلی که در منابع نقل شده، با اشکالات متعددی روبه‌روست، به گونه‌ای که یا بایستی آن را تحریف و دست‌کاری شده دانست و ضمن حذف پاره‌ای تعبیرات، بخشی دیگر را نیز توجیه نمود، -آن‌سان که برخی مفسران به توجیه برخی قسمت‌ها پرداخته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۳۴۷/۹)- و یا به طور کلی در اساس آن تشکیک نمود. چه اینکه:

۱- قرآن کریم نه تنها به آن کوچکترین اشاره‌ای نفرموده، بلکه با توجه به توصیفات و ستایشهای مربوط به یعقوب، چنین اقدامی از سوی وی، بسیار بعید به نظر می‌رسد. برای نمونه: خداوند، یعقوب را از برگزیدگان خود و از هدایت‌یافتگان و پیشوایان خلق شمرده، آنان که خدایشان خالص گردانیده آن‌سان که جز اراده حق‌طلبی ندارند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹۶/۱۱)، بنگرید: ﴿و اذکر عبادنا ابراهیم و اسحاق و یعقوب اولی الایدی و الأبصار﴾ **إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِ الدَّارِ** ﴿و **إِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفِينَ الْآخِيَارِ**﴾

۱. و به خاطر بیاورندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، صاحبان دستها (ی‌نیرومند) و چشمهای (بینا). ما آنها را با خلوص و ویژه‌ای خالص کردیم و آن یادآوری سرای آخرت بود و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند.

(ص / ۴۵-۴۷) ﴿و وهبنا له إسحاق و یعقوب نافلة و کلاً جعلنا صالحین* و جعلناهم أئمةً یهدون بأمرنا و أوحینا إلیهم فعل الخیرات و إقام الصلاة و إبتاء الزکاة و كانوا لنا عابدین﴾^۱ (انبیاء/ ۷۲-۷۳) ﴿و من آبائهم و ذریّاتهم و إخوانهم و اجتبیناهم و هدیناهم إلی صراط مستقیم﴾^۲ (انعام/ ۸۷) ﴿و اتّبع ملة آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب ما کان لنا أن نشرك بالله من شیء ذلك من فضل الله علینا و علی الناس﴾^۳ (یوسف/ ۳۸).

چنان که یعقوب را برخوردار از علم لدنی می‌داند که این گونه مسائل نمی‌تواند بر وی پوشیده ماند: ﴿و اِنَّه لذو علم لما علّمناه و لكنّ أكثر الناس لا یعلمون﴾^۴ (یوسف/ ۶۸).

۲- تأمل در جای‌جای سوره یوسف نشان می‌دهد که خداوند، یعقوب را به عنوان اسوه صبر جمیل و شکیبایی عالمانه و الگوی پدری باتدبیر معرفی فرموده تا مردم به آن بزرگوار اقتدا نمایند. و نه مبتلا به عقوبتی سخت در پی اقدامی ناشایست که احیاناً انتقاد و سرزنش خوانندگان را موجب گردد. ضمن آنکه به طور اصولی، بلا برای انبیا ترفیع درجه است و نه عقوبت، چنان که پیشتر اشارت رفت.

۳- عبارات موجود در روایت یادشده صراحت در این دارد که یعقوب همیشه بخشی از غذای خویش را به مستمندان می‌دادند. ولی در این ماجرا، با اینکه صدای نیازمندی را هنگام افطار شنیدند، پاسخی ندادند و او گرسنه خوابید. این در حالی است که پیامبر ﷺ فرمود: «ما آمن بی من بات شعبان و جاره جائع» (ر.ک: صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۲۴/۱۵). یعنی چنین کسی حتی سزاوار نام ایمان نیز نیست. ضمن آنکه خشم خدا را به سبب خوار کردن مؤمنی توسط یعقوب بیان می‌دارد! نیک روشن است که این همه با مقام شامخ انبیا الهی، تناسبی ندارد.

۴- پاره‌ای مطالب دیگر نیز در روایت وجود دارد که موجب وهن آن است. از

۱. و اسحاق، و علاوه بر او، یعقوب را به وی بخشیدیم و همه آنان را مردانی صالح قرار دادیم و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند.

۲. و از پدران و فرزندان و برادران آنها (فردای را برتری دادیم) و برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم.

۳. من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم، برای ما شایسته نبود چیزی را همتای خدا قرار دهیم این از فضل خدا بر ما و بر مردم است.

۴. و او به خاطر تعلیمی که ما به او دادیم، علم فراوانی داشت ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

جمله آنکه می گوید: هر چند یعقوب به یوسف سفارش کرد که خواب خویش را به برادران خود باز نگوید، ولی یوسف این کار را انجام داد! این مطلب، همان چیزی است که تورات تحریف شده بیان کرده و افزوده است که پس از فاش شدن مطلب نزد یعقوب، او به شدت منکر چنین رؤیایی شد! ^۱ همچنین، روایت متضمن تبعیض یعقوب بین فرزندان و برتری دادن یوسف بر دیگران است که عامل تحریک فرزندان و توطئه آنان شد که بیشتر به نقد آن پرداختیم. این گونه است که علامه طباطبایی نیز، آن را دارای نکاتی می داند که با ظاهر آنچه از آیات بیان گردیده، ناسازگار می باشد، لیک آنها را با تأملی، قابل رفع می داند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱/۱۱۸).

کتاب شناسی

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، *کفایة الاصول*، تحقیق شیخ سامی خفاجی، قم، انتشارات لقمان، ۱۴۱۳ ق.
۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق.
۳. ابوشهبه، محمد بن محمد، *الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر*، چاپ چهارم، قاهره، مکتبه السنه، ۱۴۰۸ ق.
۴. امین، احمد، *فجر الاسلام*، چاپ دهم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۹۶۹ م.
۵. انصاری، محمد علی، *الموسوعة الفقهية المیسره*، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.
۶. ایروانی، جواد، «نقد اسرائیلیات از دیدگاه آیه الله معرفت رحمته علیه»، *مجله تخصصی الهیات و حقوق دانشگاه علوم اسلامی رضوی*، سال هفتم، شماره ۲۶، زمستان ۱۳۸۶.
۷. بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح بخاری*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ ق.
۸. بغوی، حسین بن مسعود، *معالم التنزیل*، چاپ دوم، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۹. حویزی، علی بن جمعه، *نور الثقلین*، تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ چهارم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ق.
۱۰. خوبی، سید ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، چاپ پنجم، بی جا، بی تا، ۱۴۱۳ ق.
۱۱. ذهبی، محمد حسین، *التفسیر و المفسرون*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دمشق، دار القلم، و بیروت، الدار الشامیه، ۱۴۱۶ ق.
۱۳. رشید رضا، محمد، *المنار*، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۴ ق.
۱۴. زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل*، بی جا، منشورات البلاغه، بی تا.
۱۵. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *الدرر المنثور*، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۶۵ ق.
۱۶. شیخ صدوق، محمد بن علی، *علل الشرائع*، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۶ ق.
۱۷. همو، *من لایحضره الفقیه*، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۱۸. صادقی تهرانی، محمد، *الفرقان فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، قم، انتشارات فرهنگی اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۱۹. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ ق.
۲۰. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، تحقیق سید محمد باقر خراسان، النجف الاشرف، دار النعمان، ۱۳۸۶ ق.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ق.
۲۲. طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.
۲۳. شیخ طوسی، محمد بن حسن، *الفهرست*، مؤسسه نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ ق.
۲۴. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا.
۲۵. فخر رازی، محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)*، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۲۶. فضل الله، محمد حسین، *من وحی القرآن*، چاپ دوم، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ ق.

۱. ر.ک: اصحاح ۳۷ از سفر تکوین.

۲۷. قاسمی، حمیدمحمد، اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستانهای انبیا در تفاسیر قرآن، تهران، سروش، ۱۳۸۰ ش.

۲۸. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۰۵ ق.

۲۹. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، چاپ سوم، قم، مؤسسه دار الکتب، ۱۴۰۴ ق.

۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ ش.

۳۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، چاپ سوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۳۲. معرفت، محمدهادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه التشیب، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۷۷ ش.

۳۳. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، چاپ شانزدهم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳ ش.

۳۴. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، چاپ پنجم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.

۳۵. نجفی، محمدصادق، سیری در صحیحین، چاپ هشتم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۹ ش.

۳۶. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، چاپ دوم، بی جا، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی